



وضعیت شکننده ای سیاسی در کشور

در درون پک «حاکمیت سیاسی» اگر تمام دغدغه های کار گزاران حکومت فقط قدرت باشد و تمام همت ها به عزل و نصب کارمندان دولتی معطوف گردد آیا «نویت» برای خدمت به جامعه خواهد رسید؟

یکی از نشانه های زوال و سقوط یک حکومت با یک کشور آست که غرق در باتلاق «تأیلات نفسانی» خویش باشد. این نشانه زوال در افغانستان از زمان حکومت حامد کرزی بوجود آمد و هر روزی که بر آن سیری شد، ریشه دار تر گشت و بعنوان یک آفت ویرانگر تاکنون ما را تهدید میکند.

«غریز»، «خودخواهیها»، «تعصبات» قومی، ستمی و نژادی و «گرایش های پست» امتیاز پرستی از چالش های اساسی حکومت های گذشته بود. طول فاسد امور و مقتول ها موجب شد که در افغانستان فرصت سوزیها شده و سرشار ترین مساعدهتها، کمک ها و توجه های جامعه جهانی موجب گنج اندوزی قدرت مداران گردد. یعنی آلهای که بر اریکه ی قدرت سوار بودند با کمال وقاحت و بی شرمی هزینه های بزرگی را که باید صرف زیر ساختار های کشور می شد ...

پس لرزه های صلح و اوضاع جاری کشور

● **گفتمان سیاسی تحت عنوان پس لرزه های صلح و اوضاع جاری کشور به ابتکار ریاست جوانان و شورای ولایتی کابل حزب حرکت اسلامی متحد افغانستان در دفتر مرکزی حزب دایر گردید.**



ادامه صفحه ۲

حاما

تحلیل شمال کشور قربانی توطئه های داخلی و اهداف دراز مدت امریکائی ها در افغانستان

تفکر برتری طلبی هژمونیستی قومی در درون نظام که متأسفانه ریشه در اعماق سیاست ورزی های حاکمیت دواپنده و به عنوان حربه سیاسی در جهت حذف رقبا به عنوان یک تاکتیک بکار می رود جز یک فرایند تفرقه افکنی جهانی علیه مردمان این سرزمین است که با حضور تفرقه افکنانه امریکا در کشور بندر آن پاشیده شد و اینک بعد از بیست سال شاهد بارور شدن آن در جهت تامین منافع استراتژیک امریکا در منطقه هستیم هجوم تمام عیار طالبان و تصرف مرتب و منظم ولسوالی ها توسط این گروه در شمال کشور، مین تباتی غربی ها با گروه های تروریستی بوده و احتمالاً آغاز یک سناریوی تجزیه طلبی برای افغانستان خواهد بود که دشمنان این سرزمین نسبت به آن لحظه شماری می نمایند. و به یقین فرایند این جنگ میتواند آبخشور مردمان کوتاه فکر تجزیه طلب گردد که هزار گامی شعار نامیون تجزیه طلبی را سر میدهند. در اینجا دولت مسئول است تا با یک دید استراتژیک وحدت طلبی ملی، در اعمال و سیاست ورزی های خویش تجدید نظر نماید و زخم های ناسور تفرقه ملی را مرحم گذاری نموده با مدیریت سالم، خیزش های مردمی را در جهت دفاع از وطن رهبری نماید. این مامول زمانی برآورده می گردد که مولفه های اقتدار ملی بر محوریت حضور ملی درنده قدرت سیاسی نظام تپلور باشد. خود بینی های قومی و نژادی جایش را به خود بینی های ملی در حوزه کلان جغرافیای سیاسی کشور عوض نماید تا شایان و تیکه داران قدرت طلب قومی نتوانند از بحران ایجاد شده ای جنگی در شمال استفاده ایزازی نمایند. بگروند گذشته سیاسی ماموران عالی رتبه شامل در نظام اجرایی کشور باید مورد مطالعه قرارگیرد تا عوامل نفوذی سناریو نویسان جنگ و تجزیه افغانستان شناسایی گردد.

ملی شدن هرم قدرت سیاسی نشانه ای از شکوه و اقتدار نظام در مقابل توطئه ها و دسائیس بیگانگان خواهد بود که افغانستان را در جغرافیای سیاسی جهان بیمه همیشگی تاریخ می نماید. و هرگاه در زمینه دیدگاه ملی در حوزه کلان سیاسی کشور مبتنی بر منافع ملی بوجود نیاید شاید در آینده ای نزدیک شاهد آستان حوادث تجزیه طلبی زرمجموعه ای قیام های باشیم که در حال حاضر علیه هیولای جهل در دفاع از کیان نظام میزمنند.

پس افغانستان را برای مردمان افغان زمین، با اندیشه ای منافع ملی زیر مجموعه ای اقوام با هم برادر تعریف نمود تا جایگاه بلند و غرور آفرین آزادی را در بدlands تاریخ همچنان با خود داشته باشد. بگذار شمال افغانستان از قله های بلند پامیر تا دهنه ذوالفقار همچنان به عنوان خط مرزی افغانستان با جغرافیای سیاسی متعلق به خانواده بزرگ کلیه اقوام با هم برادر افغانستان باشد.



نگاهی به آسیب شناسی اجتماعی

شاهجهان احمدی

قسمت سوم:

یکی از عوامی انحرافی اجتماعی کج رویها است. کج رویها اقسامی دارد. یک تعداد از کج رویها را در نوشتار فعلی بررسی می کنم که عبارتند از: ۱. کج روی نخست به انحرافی گفته می شود که فرد هنجارشکن (پرچسب) نخورده و خود را منحرف نمی داند. این گونه کج روی که وقت و ناوقت پیش می آید، موقتی است. همیشه تکرار نمی شود ...

ادامه صفحه ۳

تأملی بر فقه نظری و عملی

عزیزالله طهماسی

آیات عظام و فقه های کرام، تمامی همت خود را بر ابرای بسط، ترویج و تأمین فقه عملی که متضمن بیان احکام و روابط عبادی تکلیف محور است به کار بسته اند، که در نتیجه این گونه از فقه پیش از ظرفیت خود فریب و مشوم شده است. اما از فقه نظری که حدود و تکلیف فکر و نظر مسلمانان در ساحت اسرار هستی و عالم کائنات و اصول ایمان و استقلال فکر و عمل مسلمانان را تأمین می نماید ...

ادامه صفحه ۴

پایان یک حضور، به کجا چین شتابان؟

حالا توپ دوباره به میدان مردم افغانستان است که با سناریوهای پسا خروج مکمل خارجی ها در افغانستان چی گونه بازی می کنند.

فنا مهسا

آما آنچه برای افغانها بیشتر کمرشکن است خروج غیر مسولانه ای امریکاییها از پایگاه نیروهای خارجی که به آن «ولشنگن کوچک» لقب داده بودند یعنی (امیدان هوایی بگرام) را پس از بیست سال حضور نظامی - دیپلماسی رها کرده و قرار است به زودی پایل رسمی حضور این نیروها در افغانستان از تریبون های پنتاگون و کاخ سفید اعلان گردد.

نظامیان خارجی به رهبری ایالات متحده ای آمریکا بالاخره در سپیده دم روز جمعه بزرگترین پایگاه نیروهای خارجی که به آن «ولشنگن کوچک» لقب داده بودند یعنی (امیدان هوایی بگرام) را پس از بیست سال حضور نظامی - دیپلماسی رها کرده و قرار است به زودی پایل رسمی حضور این نیروها در افغانستان از تریبون های پنتاگون و کاخ سفید اعلان گردد.

آن حضور و این خروج در واقع یک سری پیامدهای برای گذشته و آینده افغانستان داشت و دارد که نگارنده به دنبال تخمین کردن محاسن و معایب این حضور نظامی بیست ساله در افغانستان از زاویه های عمق راهبردی و دکتربین سلطه است. امریکایی ها پس از حمله های مرکب از برج های دوقلوی تجارت جهانی که نماد اقتدار بیلیسوم امریکایی نیز به شمار می رفت به قرارگاه های القاعده و پایگاه های گروه طالبان در افغانستان از زمین و هوا حمله کردند و جورج بوش پسر بزرگترین حمله ی نظامی امریکا را پس از حمله بر ویتنام با شعار «با ما یا علیه ما» علیه گروه طالبانی که میزبان القاعده بود و بیشتر از نود درصد خاک افغانستان را تصرف کرده بودند ظرف چند هفته از بزرگ شهرهای افغانستان بیرون و به کوه ها متواری ساختند و کلان پروژه ی مبارزه با تروریسم، ایجاد دموکراسی و تحقق صلح را در افغانستان روی دست گرفتند که پس از بیست سال حضور خوین، تروریسم خوفناکتر از همیشه دوباره پشت دروازه های بزرگ شهرهای افغانستان رسیده اند. گفتگوهای صلح عملاً به بن بست ستراتیژیک رسیده و دموکراسی با گرایش امریکایی آن شکاف عمیقی بین احاد جامعه ی افغانستانی به وجود آورده است.

حالا آن برج و باروی که هرخششش بر توهم استوار بود فرو افتاده و اکنون افغانستان در جایی ایستاده است که بیست سال قبل در آنجا ایستاده بود. جنگجویان گروه طالبان مثل سال های پیشا ۲۰۰۱ مست ازباده فتح، ولسوالی پشت ولسوالی را تصرف می کنند. گلیوی دولت درنگال افسی هزارسر فساد میبستمتیک فشرده می شود و نفس های اخراج را به سختی بیرون می دهد. جامعه ی منسی، ازای بیان و ارزش های حقوق بشری سر از پروژه های مقطعی بیرون کرده و برای جمعی تبدیل به یک مارکیت پرسود گردیده است. با توجه به سلطور بالا خارجیها به رهبری امریکایی ها در بیست سال گذشته در افغانستان نه تنها که دست آوردی بنیادینی در حوزه عمق راهبردی و دکتربین سلطه نداشتند بلکه شکاف قومی و مذهبی را در افغانستان بیشتر باز کردند. ادامه صفحه ۲

نگاهی به آسیب شناسی اجتماعی

شاه جهان احمدی

حرفهای نمونهای از این خرده فرهنگها را تشکیل می دهند. خرده فرهنگهای کجرو با حمایت از اعضای گروه خود در برابر جامعههای بزرگتر، تابید رفتار و حرمت قابل شدن و نیز با آموزش دادن به آنان که چگونه بدون دستگیری مرتکب رفتارهای خلاف شوند، اعضا را یاری می رسانند و تا حد توان در حل مسائل آنان در امر تطابق با شیوههای زندگی متفاوت گروه، به اعضای شان کمک می کنند.



مردم هنوز به فرد خاصی برچسب ندادند و برای او احترام قائل اند. مثال: فردی که گاهی از دکانها، خانهها، سئولانها ما ... زدی می کند که در اصطلاح محلی آترآ خس دزد می گویند یا با موتر خود از چراغ سرخ ترافیک که منع عبور است، می گذرد. در واقع به نخستین صورت انحراف دچار است. **۲. کجروی** به رفتار انحراف آمیزی گفته می شود که فرد متجاوز (برچسب) خرده خود باشد و او نیز خود را کجرو بداند. در واقع قانون و شخصیت های ذیصلاح جامعه بر او برچسب زده باشند و فرد نیز منحرف بودن خود را پذیرفته باشد. مثال: آدم کشان، دزدان حرفوی، معتادان و ... که پیوسته رفتار ناسازگاری با هنجارهای جامعه دارند و جامعه نمی تواند رفتارشان را تحمل کند و سعی می کند آنها را با مجازات گوناگون مانند نگهداری در زندان، شفاخانه های روانی، شفاخانه های ترک اعتیاد و ... وادار کند تا خود را با هنجارهای جامعه تطابق دهند. **۳. کجروی فردی شخصی:** که به تنهایی از هنجارهای اجتماعی منحرف شود و آنها را پذیرد و اجراء نکند، کجروی فردی نامیده می شود. **بیک** منحرف فردی، تنها از معیارها و مقررات مطلوب خودش پیروی می کند و به تنهایی دست به رفتار انحراف آمیزی می زند. **مثال:** زدی که به تنهایی دست به سرقت می زند و حتی ممکن است در چنین زدی کسی را نیز به قتل برساند. **۴. کجروی گروهی:** گروهی از افراد که به صورت دسته جمعی بر خلاف هنجارهای پذیرفته شده فرهنگی جامعه عمل می کنند، کجروی گروهی نام دارد. **بیک** کجروی گروهی معمولاً در داخل خرده فرهنگ کجروی جامعه انجام می گیرد. **خرده فرهنگ** منحرف گروهی از کجروان را در بر می گیرد که شیوه زندگی یکسانی ندارند و پیوسته با یکدیگر در تماس اند، یار گیر هم هستند، ضمن شرکت در فعالیت که جامعه ی بزرگتر آن را انحراف آمیز می خواند به خرده فرهنگ شان وفادارند. آنان در موقع ضروری پشتیبان و حامی یکدیگرند و برای ارتکاب رفتارهای خلاف، تسهیلی برای هم فراهم می آورند. مثال: روسپیان (فاحشه ها)، هم جنس بازان، معتادان، دسته های تبهکار و کیسه بران

- ۵. کجروی ناآگاهانه: اگر رفتار نداشته و از روی ناآگاهی و احتمالاً تبیین نشده از فردی سرزند که با هنجارهای جامعه منافات داشته باشد، این کجروی را ناآگاهانه می گویند، چنانچه کودک و نوجوانان مرتکب خلاف می شوند، جامعه از آن چشم پوشی می کند و آنان مورد مجازات قرار نمی دهند، زیرا چنین استنباط می کند که کجروی آنان از روی ناآگاهی، نداشتن درخواست صورت گرفته است. (۲) به طور کلی یکی از هدف های ادامه دارد ...
- ۱- فرهنگ های کجروی، مقبوض، ۱۳۷۸-۲۳
- ۲- کجروی ناآگاهانه، رازی، ۱۳۸۳-۲۹
- ۳- ستاری، ۱۳۹۱-۴۵-۴۴

اندر باب خود شیفتگی (نارسیسم)

محمد عیسی «سروش»

تعدیل و کنترل سازده و دارای موثر برای علاج این مرض مهلک باشد، «بازنگری»، «تقدیر و انزیبایی بی است». یعنی آدمی خودی که با آگاهی از گذشته ی خویش متبینه اند چند نوع مواجهه داشته باشد، ۱ نسبت به گذشته اش بی تفاوت بوده و از تغفل کردن اجتناب ورزد و ۲ مقلد گذشته اش باشد و ۳ کوثر کورانه هر چه در گذشته بوده بعنوان امور مقدس پذیرد، یعنی بازنگری کردن در شرایط امروز، از لحاظ فکری به گذشته اش بماند. ۳ نگاه گذرانده به گذشته ی شخصیت ما است و ماجرابی گذشته اش داشته باشد. هدف ما در اینجا همین است. شماره ۳ با گذشته است. این چنین مواجهه در واقع رزناسانس انسان و دوران مدرن بودن اوست. یعنی نگاه نقادانه او به گذشته بمعنای اینست که عقل شان را بکار گرفته و در حالت صفات و ناتیوانی فکری خارج شده است. عقلاقت فرادین نیست که باورها، آداب، مناسک دینی، سنت ها گذشته و رسم روح های آبا و اجداد شان را تقدیس و تکریم نماید، بل عقلاقت فرادینست که باورهای دینی و مذهبی شان را با معیارهای عقلانی محک زند. و جوهره اش را در باره و اضافات و خرافات آن را به زباله ها بیاورد.

هر اوست، عقلاقت و ایمان دینی مذهبی، دینی غیره نیست. ممکن بسیاری از خریدار بجهای باورهای دینی، غریزه دینی آدمی را اشاعه کند. اما دینی نباشد. نقد باورهای دینی موجب می شود که فهم منطقی، موجه و نظامند. دینی در وجود آدمی حاکم گردید اما باورهای دروغ دینی زوده شده و دین شخصیت خود را دین آدینی، مناسکی و آیینی متلاشی گردد. در حوزه دین آینی، نقد رفتار به رعایت آداب مشغول است اما از روح، حقیقت و کنه دین غفلت پیدا میکند و با نقد می تواند بی ست ها با ترغیب ساخته و روزنه ی نوینی بسوی افق دین و زری برای خویش بسازد. اما نقد چیز نیست جز درخشش طلای خود یعنی تجلی شکوه مند عقل در تمام جزیره ها و منطقه ها؛ خود همه ی امور و واقعیت ها با فاکتی و همه ی یافته های سطح تجربی و نیز همه ی اعتقاداتی را می شکافد که برپایه ی بی سیط و بی جهت پذیرفته شده اند و تا همه امور واقع را به بیسط ترین موفقه های سازه شده تا نیز به کنده و ناهمه ی اعتقادات را به ساده ترین عناصر بساخته و میاور تحلیل نماید آرام نمی نشیند و خرستد نمی شود. به دنبال این تحلیل، کار ساختن آغاز می شود. خود متبینه است با اجزای پرآکنده ای که بر اثر تحلیل به وجود آمده خرستد باشد. و در این مرحله توقف کند بلکه باید با این اجزای پرآکنده ساختمان نو یعنی یک کل راستین بسازد. (کانتور، فلسفه و روشنگری، ص ۷۸) آدمی دین و روز درقیقت خود، به تقدیس، تحلیل و ستایش دین و امور مربوط به دین میپردازد. بدین جهت در بنداری عبانه، دین و روزی بیشتر در زیارت رفتن به اماکن مقدسه، رعایت عیالیه، اما زاده ها، پسرزاده ها و به نوسال، نخلوات، خیرات و دعاها مضمور پیدا میکند. دین خلاصه ی در مظاهر و آداب دینی می شود.

نقد عقلانی آغاز یابداری انسان از جزم گرایی و روهای از خود

و خوب میند. معنای تحقیر دیگران نیز در آن عزم و عشق مستتر است، یعنی این وژه متضمن معنای اهانت و حقارت نیمی باشد، زیرا عاشق علاوه بر آنکه تمام خوبی ها را در دل خود جای عالم به معشوقه اش نسبت میدهد، در همان حال به دیگران نگاه حقارت آمیز دارد. عاشق بجز معشوق شان، دیگران را کمتر و کوچکتر از او میند. یعنی احب الشی یعی واهم است. چشم تنها به جمال دلریا و طناز معشوقش بناز است و دیگران را می بیند و خوب نمی بیند.

نارسیسم ما خود از نارسیسم، معنای خود شیفتگی را می رساند، وژه است از زبان ارویانی که در فرهنگ لغتاری و نوشتاری ما اصطلاح شده است. نارسیسم. (انح) شخصیت آفاصله ای است مربوط به میتولوزی یونان که به جهت زیبایی خیره کننده اش شهرت دارد. نام اصلی نارسیسم پوتونیون تسی است و آورده اند که پدرش رودخانه سفیز و مادرش یک پری به نام لیریوپ بوده است. نارسیسم با زیبایی بی نظیر خود دل از همه می ربود و در برابر اظهار محبت دختران زینا آنها را تحقیر می کرد و به عاشقانش سرگرمی ها داشت. در بیان نارسیسم از جور او به یادگار خدایان نالیند و او دچار خشم خدایان شد، یک روز هنگام شکار نارسیسم به کنار چشمه ای برای خوردن آب دراز کشید در این حال تصویر خود را در آب دیده و شیفته آن شد. به حال جنبه افتاد. در همان حال تلاش کرد که تصویر خود را از آب بگیرد ولی کوشش او به هدر رفت و وقتی که نومید شد جان ضربه ای به خود زد که بی درنگ جان سپرد. او پسر از مرگ به گل نرگس تبدیل شد و از آن زمان گل نرگس به عنوان مظهر نارسیسم درآمد. مؤلف فرهنگ اساطیر یونان و روم آزد نارسیسم، جوان زیبایی بود که عشق را هرگز و ناپیژ می شمرد. سر گذشت او به وسیله توستندگان مختلف، با اختلاقی نقل شده است و معروفتر از همه شرحی است که «الویه» در یکی از آثار خود از او نقل کرده. طبق این روایت پسر سر خدای سفیز و الهه ای به نام لیریوپه است در موقع تولد او پدر و مادرش آنزده و وی را از تیزیاریس جویا شدند و او جواب داد که: کودک که عمر زیادی نخواهد کرد اگر به خود نگاه نکنند، چون نارسیسم به سن رشد رسیده مورد علاقه جمع زیادی از دختران و الهه ها قرار گرفت، منی و بی به این مطلب توجهی نشان نمی داد. عاقبت او یکی از الهه ها عاشق او شد ولی او هم مانند دیگران موردی اعتنالی قرار گرفت، «اکو» از شدت بیاض مزمنی گشت و به حدی ضعیف و ناتوان شد که از او جز صدای نالانی، اثری نماند. دخترانی که مورد تحقیر نارسیسم قرار گرفته بودند تیبیه او را از خدایان خواستند. تزییس صدای آنها را شنید و مقدمات را طوری فراهم ساخت، که یک روز سیران گرم، نارسیسم از این انجام شکار مجبور شد برای رفع عطش از چشمه ای استفاده کند. و آن پسر به دنیا بی اعتنا بود و روزی تصور خود چندان خشم شد که پس از اندک زمانی جان سپرد. وی در سیکس هم به فکر تشخیص چهره های زیاد بود. در مکانی که وی جان داد گلی

و شریت خویش را نسبت به ادیان، مذاهب و شرایع دیگر حقیقت محض میخواند و دستگاری، رهای، نجات و فلاح را در مذهب خویش یافته مینماید. و سعادت و فلاح و نجات راجز در مذهب و پیروی از مذاهب خویش نمی یابند، دیگران را اهل خسران، زبانیان، شقاوت و گمراهی میخواند. دایره ی رحمت، لطف، عنایات الهی، نعمات بهشت خداوند متعال را آتش روز کویک، قیبر و تنگ مینماید که جز پیروان یک مذاهب، گنجایش ادیان و مذاهب دیگران را نداشته باشند، یعنی خدا، جهان و آنچه که در زمین و آسمان است فقط اختصاص به یک تعدادی از انسانها دارند و دیگران دچار نیست، خطای بدیخی به بین میباشند. چرا یک دین، یک مذهب و یک شریت حق باشد و ادیان و مذاهب و شرایع دیگر باطل؟ به همان اندازه ای که ما دلیل به حقانیت مذهب خویش داریم و دیگران نیز برهان و حجت برای حقانیت مذهب خویش دارند. آیا تنها ما پرستش و تنها عبادت خدا در مذهب ما نهفته است و پرستش و عبادت خدا در ادیان دیگر وجود ندارند؟ آیا تنها پیروان و مذهب های مذاهب ما را خدا انتخاب کرده و مورد لطف و محبت خود است و اما پیروان و شخصیت های مذاهب دیگر منظور و اهل نجات نمیباشد؟ حقیقت اینست که جهان ادیان، مذاهب و شرایع و تمام مشرب حظی و بهره ها و فرقه های کلامی و جریان های فلسفی هر کدام مذهب و بهره را در حقیقت داشته و در زیر چشمان الهی و در منظومه ی رحمت حق و در ایوان نعمت پروردگار جوانه زده، رشد کرده و به برگ و بار نشسته اند، یعنی مورد تأیید خدا بوده و حضرت یاری آنها را افضضا کرده اند، شاید این سوال مقدر شود خدای مذهب خدا نگفته فلاان دین و شریت، نامخ ادیان و شرایع دیگر است؟ فلاان یا همیشه خاتم پیامبران است، بلی چنین اشتراک در متون برخی از دین ها دیده شده است، اما این مربوط به شریت است نه به خود دین، یعنی دین مساوی با شریت نیست. دین در طول تاریخ واحد و یک حقیقت واحد بوده اما شرایع مختلف و متفاوت میباشند، شریت متعین است با فرهنگ و اقتضای زمان شکل گرفته است. بنا بر این، پیامبران در بخش شریت خویش ادعاهای انحصار گری داشته و شریت خویش را نامخ شرایع دیگر خوانده و حقیقت را از آن شریت خویش شمرده است. ما پیامبر نیستیم و ما نمیتوانیم خودی و خصیلت خود شیفتگان را بخود گرفته دعوی پیامبری نمائیم، پیامبر گدا که است تمام حقیقت از آن شریت، مذهب و شخصیت و پیروان ما مذهب می است و دیگران باطل و دور از حقیقت می باشند. این همه سخن از خود شیفتگی، نارسیسم، اما خود شیفتگی و نارسیسم چه معنایی دارد؟ خود شیفتگی یعنی عاشق خود بودن است. عاشق معشوق خویش را زیبا میند و تمام خوبی ها و به او نسبت میدهد. معشوق شان چه خوب باشد یا نباشد اما چشم های

چه اتفاقی قرار است بیفتد و چه اتفاقی نباید بیفتد!



از پیش بینی‌ها برای بازگشت امارت جاهلیت تا تجزیه و انارشیزم، تا رسالت‌ها و نیازهای انسان معاصر افغانستانی.

زکریا مشکور کابل

دولت ناتوان و کنونی حاکم در افغانستان که میراث دار نظام‌های فاسد گذشته است، جهت تحکیم پایه‌های حکومت ناتوان خویش با برگه‌های خطرناکی بازی کرد که متأسفانه موجب دور شدن ملت از دولت و زمینه ظهور مجدد متوحشین طالب شد. اما آنچه نباید فراموش کرد چند مساله مهم انسانی، اسلامی، ملی و جهانی است.

۱- انسان معاصر افغانستانی شایسته حکومتی مدرن - برخوردار از بنیادهای دینی و خرد انسانی خویش است، در آغاز قرن ۲۱ بازگشت طالبان به حکومت ولو با دسیسه‌های جدید آمریکا و پاکستان و سایر شرکا قابل قبول برای شهروندان این خطه تمدنی نیست و بر نخبگان ماست که زینت انسانی جامعه خویش را با افواها رسانه‌ای لشکر سایبری طالبان و شرکا مهندسی نکنند.

۲- طالبان چنانچه در گذشته ثابت کردند هیچ برنامه علمی و نیروی متخصص برای تشکیل حکومت و یا ارائه‌ای برای آبادی و آزادی و عظمت کشور ندارند، انفجار پل‌ها، مکاتب، تخریب جاده‌ها و منهدم نمودن ساختمان‌های اداری عملاً ثابت می‌کند، این مجموعه متوحش فقط ابزار برای خارجی‌ها مخصوصاً پاکستانی‌ها بهر عقب نگهداشتن ملت ما از قافله تمدن و رفاه هستند.

۳- فاسد بودن و وابسته بودن دولت فعلی افغانستان دلیلی برای سکوت و یا تأیید اعمال طالبان نیست، چه اینکه دولت‌های فاسدی که در عراق و سوریه و لبنان وجود داشتند، مانع شکل‌گیری جبهه مقاومت ضد استکباری نشد.

۴- ضعف دولت فعلی فرصت مجدد تاریخی را برای شکل‌گیری مقاومت ملی و بهره‌مندی از توانمندی‌های نیروهای رزمی مردمی (مجاهدین و نیروهای مقاومت) فراهم ساخته است، قطعاً این بسیج باید ملی و منظم و قانونی و در مسیر اهداف منافع ملی شکل بگیرد، که البته در شرایط اضطرار نباید به بهانه قانونی ساختن مقاومت جلو موج مقاومت ملی گرفته شود.

۵- بر همه عقلا لازم است با بصیرت و تیزبینی در این جبهه ملی مقاومت سهم بگیرند و پایه‌هایش را مستحکم سازند!

۶- و در اخیر اینکه طالبان برای امنیت و رفاه مردم نمی‌آیند، طالبان امروز نقش سرباز آمریکایی‌ها در منطقه را ایفاء خواهند نمود و یقیناً سعودی‌ها و سایر شرکاء در این راستا کوتاهی نمی‌کنند و برخی از دوستان ایرانی که هنوز در سطح شعور دهه هفتاد زندگی می‌کنند باید بدانند که منافع ملی دو کشور ملت ایران و افغانستان را نمی‌توان مشق شبانه کلاش اولی‌ها ساخت !!



پیام حزب حرکت اسلامی متحد افغانستان به مناسبت ارتحال سپه سالار جهاد و سردار مقاومت رئیس فقید؛ حزب حرکت اسلامی افغانستان الماج سید حسین انوری

در آستانه ی پنجمین سالگرد ارتحال ملکوتی سردار پرافتخار جهاد و مقاومت سید حسین انوری قرار داریم. مرحوم انوری از فرماندهان پر آوازه حرکت اسلامی افغانستان و یکی از سرمایه‌های عظیم و جاودان تاریخ کشور ما بود. پرواز او به ملکوت اعلا، ضایعه‌ی بسیار غم‌انگیز برای خانواده‌ی بزرگ جهاد و این حزب شمرده شده می‌شود.



پیروزی مجاهدین، حضور عزتمندانه در جهاد و مقاومت داشت. در فصل «نویسن» او بعنوان یک چهره‌ای سیاستمدار «مدبر» و «کار آزموده» در بستری «سیاست» درخشنده‌ترین و گسترده‌ترین خدمت‌های «طلائی» را به مردم

مرحوم سید حسین «انوری» در ظلمت عام شب «ظلم» و «استبداد»، «میخکوب ظلمت سنگین فردا نشده» در برابر «کرکسان آدم خوار» و خیلی عظیمی از «کلاغیان سیه» یعنی جنازه‌گران خارجی و عمالان داخلی آن، در قلب سنگ‌های داغ رزمید و تا

اندر باب فود شیفتهگی (نارسیسم)

محمد عیسی «سروش»

زمینه بحث:

انسان دارایی غریزه‌ی حب الذات، خودشیفتگی و نارسیسم می‌باشد این ویژگی باخصلت موجب می‌شود که هر فرد به تمام تعلقات، داشته‌ها و گرایش‌های فکری، دینی و عاطفی خویش غرق بیاهد، سرور و افتخار گردد. یعنی فرزندان، اموال، قوم، نژاد، فامیل، رهبر، فرمان، نوشته، شعر و مقاله‌ی خویش را امتیاز بخشد و بزرتری دهد. و جز به داشته‌های خویش، نگاهی تحقیر آمیز به دیگران نداشته خواهد داشت.

انسان خود شیفته یا مبتلا به نارسیسم در مقام مقایسه تمامی بدیهات، نرفتها و زشتی‌ها را به دیگران نسبت داده و خوب بودن و محبوب بودن را متعلق به خویش و به قوم خویش می‌پندارد.

انسان که دچار خودشیفتگی مفرط باشد، چشم انصاف حقیقت بین و عدالت خواهی او کور می‌شود و در مقام داری عیب‌ها، نقص‌ها و بدیهات را به دیگران مینهد و خویش را منزه، بی عیب و دور از همه‌ی کزوبها مینداند.

انسان اگر دارای غریزه حب الذات نباشد، نمی‌تواند زندگی کند! اگر این غریزه در وجود آدمی خاموش گردد، او موجود بی‌خاصیت، بی تفاوت و کرخت می‌شود. از سوی دیگر، اگر این غریزه از حد اعتدال خارج گردد، از آن تعبیر به خودشیفتگی میشود و خودشیفتگی بدترین نوعی مرض یا بیماری روانی است. درحقیقت آدمی که شیفته‌ی خود است و بدین دیگران خود را اهل بدبود، چنین فردی موجود اخلاقی نبوده و مبتلا به بیماری روانی می‌باشد. در ادبیات دینی ما اشاره‌های وجود دارد سعیدی میگوید:

مراپیردای مرشد شهاب - دوالد زور فرمود بر روی

یکی آنکه در جمع بدین مایش - دیگر آنکه در نفس و خود بدین مایش

شاعر دیگر میگوید: موی بشکافی به عیب دیگران - چون به عیب خود رسی کوری از آن

آدمی خودشیفته با نارسیسم نمیتواند به خود باز گردد و مجال باز نگری به خویش را نمیباید. عدم بازنگری، چه فردی باشد یعنی کسی فرصت باز اندیشی به گذشته و اکنون خود را نداشته باشد و نتواند خویش را نقد و ارزیابی کند، یا فرد در درمی تواند به سنت گذشته و اکنون شان نگاه نداشته باشد، چنین فرد یا قوم مبتلا به جزم اندیشی، دگم و تحکم گرایی میباشد. از سوی دیگر از نعمت تعامل، داد و ستد فکری و از نعمت تربیت و دیده‌بستان فکری محروم می‌باشد. و این شیوه‌ی از زندگی بسیار خسته کننده و دور از مقام انسانیت و آدمیت است. آدمی که نه متأثر گردد و نه تأثر داشته باشد و نه بیانیشد، و نه چیزی او را ایجاد بشاند. همچون یک قطعه‌ی از سنگ یا چوب در گوشه‌ی خواهد بود.

آدمیان خودشیفته با خود خواهند فرطاً کتان و لوی جمل، جنون، یک‌دنگی و دگم استناد اینها در نهایت خوش بینی، خویش را باقیه فیلسوف و دلالی روزگار مینداند. دین - (ادامه در ص ۳)